



• در آمد:

توجه ویژه شهید سعیدی به نسل جوان و به کارگیری شیوه های جذاب برای هدایت آنها موجب گردید که در سایه مساعی وی، جوانانی مومن و مبارز پرورش یابند که در سال های حفقان ستمشاهی، پرچم مبارزه را به دست گرفتند و جریان موثری را پدید آوردند. حجت الاسلام نیکنام یکی از جوانان دست پرورده شهید سعیدی است که با عشق و شوری جوانانه از استاد خویش یاد می کند.

«شهید سعیدی و نسل جوان» در گفت و شنود شاهد باران
با حجت الاسلام و المسلمین محمود نیکنام

ترس برایش معنا نداشت...

بودند و کارهای ایشان را چاپ می کردند. من هم رابط بودم و می رفتم و جزوات را می بردم، اما اصل کار به دست آقای نادری بود. جالب اینجاست که چاپخانه این بنده خدا درست در کنار کمیته مشترک ضد خرابکاری بود و ایشان با چنین شهامت عجیبی جزوات را چاپ می کرد.

جزوات ایشان به چه شکل توزیع می شد؟

به وسیله نیروهایی که در اطراف ایشان بودند و دوستان و دوستداران ایشان و به صورت مخفی و پنهان، مکانیسم کلاسیک خاصی نداشت.

آیا شما به نوعی تشکل سیاسی در کارهای ایشان پی بردید؟ در اسناد ساواک آمده که ایشان به فکر تشکیل حزبی به نام خمینیسیم بوده است. آیا شما از این مسئله چیزی شنیده بودید؟

تحت این عنوان چیزی نشنیدم، ولی عملی دیدم که نیروهای مستعد و مخلص را جذب و با آنها صحبت می کنند. کسانی که به مسجد رفت و آمد می کردند و با ایشان در ارتباط بودند، مقلد امام بودند و علاقه مندی می شود، حتی اگر این عنوان را نداشته باشد. اصل اینکه ایشان تفکرات و راه امام را ادامه می داد که امری بدیهی است.

آیا شما در مسجد متوجه استفتاء ایشان از امام هم شده بودید؟

بسیار زیاد. ما استفتائات زیادی از امام داشتیم که توسط ایشان پاسخ دریافت می کردیم. هر موضوع مبتلابه ای که پیش می آمد، اگر از تحریرالوسیله قابل استنتاج بود، استخراج می کردیم، اما اگر مسائلی بودند که قابل استنتاج نبودند و نیاز به استفتاء بود، آقای سعیدی می نوشتند و جواب می گرفتند. با اینکه شرایط برای ارتباط با امام، دشوار بود، اما آقای سعیدی عوامل کافی داشتند. عده ای از آنها افراد غیر ایرانی، اعم از پاکستانی و هندی بودند که از طریق ایران به عراق می رفتند و برمی گشتند و آقای سعیدی از طریق اینها وجوهات و استفتائات را می فرستاد و جواب می گرفت و از این بابت مشکلی نداشت.

در یکی از نامه های آیت الله سعیدی به حضرت امام گلایه ای هست که ما در مسجد بنا داریم که نوآوری انجام بدهیم و بعضی از افراد متحجر نمی گذارند، شما چیزی از این موارد به یاد دارید؟

به طور طبیعی در مسجد دو تا قشر بودند. یک قشر افراد سالمند و مسجدی های سنتی که دلشان می خواست آهسته بیایند و آهسته بروند که گر به شاخشان نزنند، می خواستند مثل

را مطرح می کرد.

اشاره کردید به بحث های امر به معروف و نهی از منکر. ظاهراً ایشان گروهی را هم به این نام تربیت کرده بودند.

ایشان فعالیت های متعددی داشتند، یکی از کارهایشان همین امر به معروف و نهی از منکر بود که حداقل جوان ها و افراد همان منطقه را با این امور مهم آشنا کنند و از رفتارهای ناپسند باز دارند. ایشان برای رسیدگی به امور معیشتی مردم و رفع گرفتاری های آنها هم گروه خاصی داشتند و در حدی که توان داشتند، کمک می کردند. گروه های فرهنگی داشتند. در چاپ و نشر فتاوی امام تلاش می کردند. در یکی از آن سال ها، نوروز با ماه محرم مصادف شده بود، ایشان اطلاعیه ای دادند که تیتیر آن، این بود: «خواهر مسلمان! برادر مسلمان! امسال که عزای امام حسین (ع) با جشن ملی مصادف شده، عزای امام حسین (ع) را فدای جشن ملی نکنید.» یک جزوه ای از استفتائات امام را در آورده و مقدمه بسیار قوی و گرمی برای آن نوشته بودند. آخرین بار هم به خاطر اعلامیه علیه آمریکایی ها دستگیر و شهید شدند.

آیا از جزواتی که چاپ می کردند، اطلاعی دارید؟

ایشان غیر از مباحث امام، به مناسبت های مختلف اطلاعیه هایی می دادند و مباحث اخلاقی مبتلابه جامعه را مطرح می کردند.

آیا این جزوات در مسجد هم توزیع می شدند؟

جزوات را در سطح تهران توزیع می کردند. در آن شرایط برادر بسیار محترمی به نام آقای نادری در توپخانه در چاپخانه ای

شروع آشنایی شما با آیت الله سعیدی از کجا بود؟

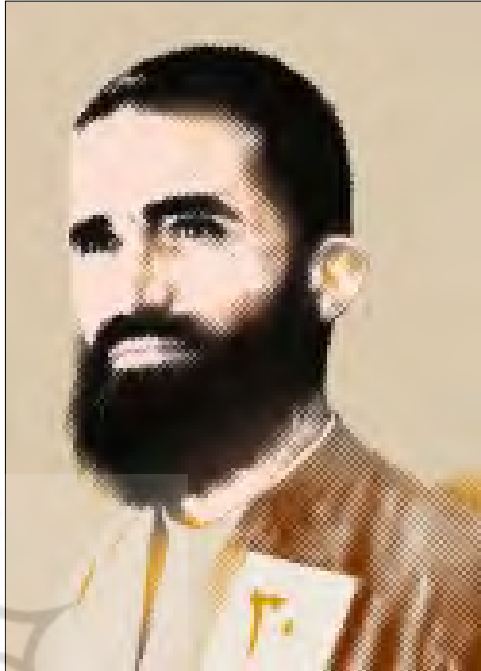
ایشان یکی از روحانیون تهران در منطقه دولاب بودند و ما همراه پدرمان به مسجد ایشان می رفتیم و به طور طبیعی آشنایی عمومی با ایشان پیدا کردیم. پدر من یک کارگر معمولی بود، اما در عین حال انسان فکوری بود و یک روز مرا همراه خود به منزل ایشان برد. پدرم به آیت الله سعیدی گفت: «من پسر من را به شما می سپارم، چون ممکن است خودم نتوانم از عهده تربیت کامل و صحیح او برآیم و شما هم ان شاء الله در مورد ایشان عنایت می کنید.» و از همان روز ما به منزل آقای سعیدی که رضوان خدا بر او باد، رفت و آمد داشتیم و ایشان هم نهایت محبت و لطف را به ما می کردند و حتی کلید منزلشان را در اختیار ما می گذاشتند که از کتابخانه ایشان و از حضور ایشان بهره مند شویم. ما به مدرسه می رفتیم و بعد از صرف غذا و منزل، به بیت ایشان می رفتیم.

به هنگام حضور در منزل ایشان چه مباحثی مطرح می شدند؟ ایشان بحث ها و کلاس های فقهی برای طلاب و خانم ها داشتند. بنده که هنوز دبیرستان می رفتم و وارد این مباحث نبودم و فقط زیر سایه ایشان بودم، البته مقدمات راهمان جا و در محضر ایشان شروع کردم، اما طلبه هایی که سطوح بالاتر را می خواندند و در تهران بودند، از فرصت استفاده می کردند و خدمت ایشان می آمدند و درس می خواندند. امامت مسجد، رکن مهمی از کارهای ایشان بود و در آن کارهای سیاسی می کردند. من و محمد آقا درس های مقدماتی را در کنار درس های دبیرستانی می خواندیم.

برخورد ایشان با جوان ها چگونه بود؟

غیر از مسجد مرحوم آیت الله طالقانی، مسجد آقای سعیدی در تهران، مسجد بنامی بود و در آن زمان و موقعیت، معمولاً افراد مسن، یعنی پدر و مادرها به مسجد می رفتند و کمتر جوان ها رغبت نشان می دادند. جوان در مسجد نبود، یا بسیار نادر بود، اما مسجد ایشان همیشه مملو از جوان هائی بود که به تفکر ایشان علاقه داشتند. ایشان شب های شنبه بحث داشتند و از اقصی نقاط تهران همه اقشار می آمدند و بحث های گرمی بود، طوری که اگر ایشان کسانی را هم برای سخنرانی دعوت می کردند، آنها متوجه می شدند که این مسجد، تافته جدا بافته ای است و در آن نمی شود بحث های آرام معمولی را مطرح کرد و خود به خود به دنبال بحث هائی چون امر به معروف و نهی از منکر می رفتند. شهید سعیدی امکان نداشت صحبتی بکند و پای از امام نکند؛ حداقل اینکه فتاوی ایشان

ایشان از هیچ چیزی باک نداشت؛ نه از حصرهای متعدد می هراسید، نه از مأمور نه از هیچ چیز دیگری. منعی می کردند که به منبر نرود، روی صندلی می نشست، از رو صندلی نشستن منع می کردند، روی زمین می نشست، منعی می کردند حرف نزنند، اعلامیه می داد. رژیم را کلافه می کرد! حرفش را به هر قیمتی می زد. ترس برایش معنا نداشت. به وظیفه اش عمل می کرد و اسم امام را هم صریحاً می آورد.



سر سوزنی خلل ایجاد نمی شد. می گویند که در همان موقعی که اسم امام را می آوردند، ایشان گفته بودند که صلوات بفرستید.

دقیقاً یادم نیست که ایشان گفته بودند یا نه، ولی از تفکر و عملکرد ایشان بعید نبود. البته آن زمان اساساً این جور بود که هر وقت نام امام می آمد، مردم خود به خود صلوات می فرستادند. کسانی هم که به مسجد می آمدند، نوعاً راه خودشان را انتخاب کرده بودند و از این بابت بیمی نداشتند. اشاره کردید به جدیت شهید سعیدی در سخنرانی های ایشان. از آن طرف هم شنیده ایم که ایشان بسیار طنز جالبی در کلام داشتند. این دو خصالت چگونه با هم جمع می شود و چه

خاطره ای دارید؟

سخنرانی ها و مراودت عادی ایشان دو مقوله کاملاً مجزا بودند. در سخنرانی و منبر فوق العاده جدی و در مراودت عادی بسیار شوخ طبع، اهل مزاح بودند. در کم جلسه خصوصی بود که ایشان بنشینند و مزاح نکنند، مزاح های بسیار شیرین و لطیف که زیاد بود.

آیا ایشان در مسجد هم تأکید بر گفتن احکام داشتند؟

بسیار زیاد. ایشان بین دو نماز مقید بودند که مسئله بگویند. اینکه با همین بهانه از رساله امام و تحریر الوسیله سخن بگویند که سرجای خودش، ولی مسئله گویی را در آن منطقه باب

کردند و طلبه های روحانی و حتی جوان های مستعد را تربیت می کردند که بروند به مساجد و بین دو نماز، مسئله بگویند. یکی دو تا مسئله گفتن جز برنامه های جدی ایشان بود. تأکید ایشان سر گفتن مسئله و یادگیری آن به چه دلیل بود؟ در مسجد ایشان دو تا حدیث روی دو تا پرچم نوشته شده بود. یکی از امام صادق (ع) بود که «ای کاش من قوه قهریه داشتم و می توانستم با قوه قهریه، انسان ها را وادار کنم که مسائلشان را بیاموزند.» این پرچم تا مدت ها آنجا بود. غیر از منبر کلاس های متنوع زیاد بودند.

ایشان از شاگردان برجسته آیت الله بروجردی و امام بودند و بنا به گفته هم دوره های ایشان از سطوح بالای علمی در حوزه برخوردار بودند. چه شد که ایشان با این مرتبه علمی، به تهران آمدند و به آموزش مقدماتی و احکام به افراد عادی پرداختند؟ به نظر ایشان رسالت هر روحانی و هر کسی که در دین دارد، هدایت جامعه است، اگر درس می خوانند، اگر به اجتهاد می رسند، اگر به فتوا و استفتاء می رسند، برای اصلاح جامعه و هدف اصلاح است. اگر به جد اجتهاد رسیده بودند و شرایط کاملاً آماده و مساعد بود که به هدف اصلی خود، یعنی اصلاح جامعه بپردازند، بنابراین ایشان بعد از مشورت با علما و مراجع و به خصوص حضرت امام، پذیرفت که دعوت از تهران را بپذیرد و به کار اصلی خود که اصلاح جامعه است بپردازد. امام

تأثیری در مسجد می گذاشت؟

بقیه مساجد، طهر بیاید نمازشان را بخوانند و بروند تا اذان مغرب و کاری هم به سیاست و رژیم نداشته باشند. بدیهی است این تفکر با آن تفکری که دانا حرفی می زد که ماموران چه با لباس رسمی چه با لباس عادی، هر روز به مسجد بیایند و ایجاد رعب و وحشت کنند، جور در نمی آمد، مضافاً این که در این قشر سالمند هم افراد علاقمند و معترض وجود داشتند، چون در منطقه دولاب اساساً وحیه مبارزه با رژیم وجود داشت. شهید نواب صفوی، شهید سیفی، شهید خلیل طهماسبی در آن منطقه بودند و لذا طیف مخالف، زیاد نبودند و هر چند بعضاً مزاحمت هایی ایجاد می کردند، مانع مهمی نبودند.

اشاره کردید که ایشان به بهانه های مختلف اسم حضرت امام را می آوردند. معمولاً با چه عنوان و نامی از ایشان یاد می کردند؟ می گفتند حضرت آیت العظمی خمینی. صریحاً اسم می بردند. ایشان از هیچ چیزی باک نداشت؛ نه از حصرهای متعدد می هراسید، نه از مأمور نه از هیچ چیز دیگری. منعش می کردند که به منبر نرود، روی صندلی می نشست، از روی صندلی نشستن منع می کردند، روی زمین می نشست، منعش می کردند حرف نزنند، اعلامیه می داد. رژیم را کلافه می کرد! حرفش را به هر قیمتی می زد. ترس برایش معنا نداشت. به وظیفه اش عمل می کرد و اسم امام را هم صریحاً می آورد. هنگامی که ایشان دستگیر می شدند و بعد برمی گشتند، چه تأثیری در مسجد می گذاشت؟

رژیم این کار را می کرد که ایجاد رعب و وحشت کند و مردم نیایند، ولی هر بار این کار را می کرد، بدتر می شد و مردم بیشتر هجوم می آوردند و آنها به نتایجی که می خواستند، نمی رسیدند. کسانی که به آن مسجد می آمدند، پای همه مسائلی می ایستادند و این طور نبود که یادگیری ایشان افراد قرار کنند و مسجد خلوت شود. حتی بعد از شهادت ایشان هم مسجد پر از جمعیت بود، مردم می آمدند و اظهار ارادت می کردند. یاد هست که یک بار در ماه محرم به من گفتند که بمرم بدهم خطبه امام حسین (ع) را روی پارچه ای بنویسند. من بردم به خطاطی در تیردوقلو، میدان خراسان نوشت و آوردم و زدم در مسجد، همان شب ریختند و آقا را دستگیر و پارچه را جمع کردند که این حرف ها اهانت به شاه است. دولت با کمترین بهانه ای اذیت می کرد، ولی در اراده ایشان به اندازه

حسین (ع) می فرمایند من نیامدم مگر برای اصلاح دین جدم. درس وسیله اصلاح است، اجتهاد وسیله اصلاح است. با توجه به اینکه به منزل ایشان رفت و آمد داشتید، آیا از نظم ایشان خاطره ای دارید؟

زندگی این افراد تک بعدی نیست. شاید به علت مرور زمان، جزئیات یادمانده باشد، ولی این طور افراد جامع همه ویژگی های مثبت هستند. بدون نظم اساساً توفیقی حاصل نمی شود. درس اولیه توفیق در هر برنامه و کاری، داشتن نظم است، طبیعتاً ایشان هم کارهایشان نظم خاصی داشت. در آن شرایط که کسی به مسجد نمی آمد، نماز اول وقت و حضور مرتیشان در مسجد، نمونه شاخص نظم بود. همین طور کلاس ها و جلساتشان، برنامه ریزی هایشان برای تشکیل گروه هایی که گفتیم، مطالعاتشان و استراحتشان همگی بر اساس نظم بود.

از مهمان نوازی ایشان خاطره ای دارید؟

خانه ایشان دو بخش داشت. اندرونی و بیرونی. بیرونی به روی همه کس، اعم از ساواکی و غیر ساواکی باز بود. روزی نبود که ساواکی ها به بیت ایشان سر نزنند و فضولی نکنند. هر روز با لباس عادی و حتی با لباس روحانی می آمدند. در خانه ایشان از صبح تا شب باز بود. کتابخانه و دفتر ایشان به روی همه باز بود.

از ارتباط ایشان با قشرهای مستضعف و آسیب پذیر خاطره ای دارید؟

به طور مشخص خیر، ولی کلاً ایشان گروه هایی را برای رسیدگی به قشرهای آسیب پذیر تشکیل داده بودند و آنها را زیر بال و پر داشتند و کمک هایی هم به اینها می کردند. از کسانی که برای سخنرانی به مسجد موسی بن جعفر (ع) دعوت می کردند، کسی را به خاطر دارید؟

آقای امامی کاشانی، آقای شجونی، آقای حجازی، آقای مروارید و آقای آشیخ محمد رضا نیکام که پس از سخنرانی در مجلس ختم یکی از طلبه هایی که در زندان به شهادت رسیده بود، دستگیر شدند و یکی دو سال در زندان بودند. چهره های شاخص مبارز برای سخنرانی می آمدند.

از مواجهه های ایشان با ساواک خاطره ای دارید؟

یکی از ساواکی ها که با لباس روحانیت می آمد، آقای سعیدی با تندی و عصبانیت از مسجد بیرون انداخت. از دستگیری آخر ایشان چه خاطره ای دارید؟ منزل ما با منزل ایشان فاصله چندانی نداشت و من این خبر را همان روز شنیدم.

شهادت ایشان چه تأثیری در منطقه داشت؟

شخصیت های بزرگی مثل مرحوم آقای طالقانی به مسجد آمدند، مجالس متعدد ترحیم گرفتند، اطلاعیه هایی در شهادت ایشان چاپ شد و به کشورهای مختلف فرستادند. بعد از شهادت ایشان آیا مسجد باز به فعالیت خود ادامه داد؟ مسجد به برکت خون ایشان پر رونق تر از گذشته به کارهایش ادامه داد، هم جنبه های فرهنگی، هم جنبه های اقتصادی و کمک به مردم، هم جنبه های سیاسی آن ادامه پیدا کرد و پیوسته پایگاه جوان هایی بوده و هست و از پرجمعیت ترین و پرچون ترین مسجدهای تهران است که اگر نگوئیم بی نظیر، انصافاً کم نظیر است.

آیا پس از شهادت ایشان با خانواده شان ارتباط داشتید؟ آثار شهادت ایشان بر خانواده چه بود؟

ابتدا که به خاطر علاقت دیرین و آشنائی قدیمی، این ارتباط ادامه داشت که ارتباط خویشاوندی هم به آن افزوده شد. فشارهای ساواک و مضیقه ها به طور طبیعی وجود داشت، اما از نظر معنوی همه اینها برکات و آثار مثبتی دارد و انگیزه ها را تقویت می کند. این خون، فرزندان ایشان را در راه خود پایدارتر و محکم تر کرد و به برکت این خون، همه فرزندان ایشان روحانی شدند و در خط امام و رهبری، هر یک از دیگری بهتر، در گوشه گوشه این کشور به خدمت مشغولند و راه پدرشان را ادامه می دهند و مایه افتخار ایشان هستند.

کارهاشان نظم خاصی داشت. در آن شرایط که کسی به مسجد نمی آمد، نماز اول وقت و حضور مرتیشان در مسجد، نمونه شاخص نظم بود. همین طور کلاس ها و جلساتشان، برنامه ریزی هایشان برای تشکیل گروه هایی که گفتیم، مطالعاتشان و استراحتشان همگی بر اساس نظم بود.